

دیوید هلد، اندیشمند سیاسی انگلیسی، برای علاقمندان به اندیشه سیاسی و اجتماعی نام آشنایی است. او متولد ۱۹۵۱ است و تحصیلات عالی خود را در رشته علوم سیاسی در انگلستان، فرانسه، آلمان و آمریکا گذرانده است. او در زمینه‌هایی همچون جهانی شدن، عدالت بین‌المللی، دموکراسی، حکمرانی جهانی و نظریه سیاسی از مهم‌ترین اندیشمندان معاصر به شمار می‌رود و کتاب‌هایش در این حوزه‌ها پرفروش‌ترین کتاب‌های درسی‌اند. هلد همچنین از مهم‌ترین نظریه پردازان سوسیال دموکراسی است. ده‌ها مقاله و متجاوز از بیست عنوان کتاب مشهور، حاصل فعالیت‌های علمی اوست. از این بین، کتاب‌های درآمدی بر نظریه انتقادی: از هور کهایمر تا هابرماس (۱۹۸۰)، مدل‌های دموکراسی (۱۹۸۷)، نظریه سیاسی و دولت مدرن (۱۹۸۹)، نظریه سیاسی امروزین (۱۹۹۱)، چشم‌اندازهای دموکراسی (۱۹۹۳)، دموکراسی جهان‌وطن (۱۹۹۵)، دموکراسی و نظم جهانی (۱۹۹۵)، دگرگونی‌های جهانی (۱۹۹۹) و پیمان جهانی (۲۰۰۴) اهمیت و اثرگذاری بیشتری داشته‌اند. از این کتب مذکور فقط کتاب مدل‌های دموکراسی به فارسی ترجمه شده‌است. وی هم اکنون استاد دانشگاه LSE لندن و از مدیران انتشارات معتبر Polity است. آنچه پیش روست، متن پیاده شده و ترجمه شده مصاحبه یک ساعته‌ای است که به تازگی در دفترش در لندن با او انجام دادم. گوشیده شده‌است مصاحبه را طوری طرح‌ریزی گردد که خواننده، ضمن مطالعه آن به‌طور مضمونی و کلی با آراء دیوید هلد آشنا شود. پاسخ‌های روان، روشن و به دور از تواضع فخروروشانه هلد و معطوف بودن پاره‌ای از پرسش‌ها به ایران بر سوده‌مندی مصاحبه افزوده‌است. تلاشی شده‌است که ضمن ترجمه دقیق و روان پاسخ‌ها، سیاق محاوره‌ای کلام حفظ شود.

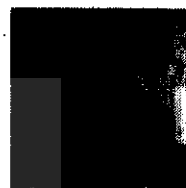
محمدرضا جلالی پور: نخست اجازه می‌خواهم برای آشنایی اجمالی مخاطب غیرمتخصص با پروژه فکری شما، چند سؤال کوتاه و کلی بپرسم. آثار شما بیشتر بر مطالعه دموکراسی در سطح فراملی، جهانی شدن، حکمرانی جهانی، دموکراتیزاسیون و نظریه سیاسی و اجتماعی متمرکز است. خود شما مهم‌ترین علاقه و دغدغه‌تان را در حوزه‌های مذکور، چگونه صورتبندی می‌کنید؟

دیوید هلد: من در طول فعالیت‌های علمی خود، دو علاقه اصلی داشته‌ام: اول: مطالعه جهانی شدن و آثار آن که در طول پانزده سال گذشته بیشتر بدان مشغول بوده‌ام و دوم: تلاش برای به‌دست دادن راه‌های جدیدی برای فهم سیاسی عمیق‌تر از دنیای جدیدی که تحت تأثیر جهانی شدن است. در سطحی دیگر هم، نه به عنوان یک متخصص علوم سیاسی، بلکه در مقام یک فیلسوف سیاسی به بازاندیشی ماهیت نظم سیاسی و بین‌المللی پرداخته‌ام. «جهان‌وطنی» (cosmopolitanism) و «دموکراسی» مهم‌ترین چهارچوب‌های ارزشی من در این عرصه بوده‌اند.

محمدرضا جلالی پور: مهم‌ترین سهم خود را در نظریه سیاسی و اجتماعی معاصر چه می‌دانید؟
دیوید هلد: اگر سخن گفتن پیرامون سهم من در نظریه سیاسی و اجتماعی معاصر با تواضع علمی سازگار باشد، باید بگویم تلاش من در راستای سهم بودن در سه زمینه اصلی بوده‌است. به‌طور خلاصه توضیح می‌دهم چرا سه سهم؟ یک نظریه سیاسی خوب در سه سطح عمل می‌کند: ۱) تحلیل آرمان‌ها و ایده‌آل‌ها (۲) تحلیل این که اکنون کجا ایستاده‌ایم (۳) تحلیل این که چگونه و از چه راهی می‌توانیم از جایی که هستیم، به وضعیت آرمانی برسیم. تصور می‌کنم در هر یک از این سه سطح، با توضیحی که عرض می‌کنم، سهمی داشته‌ام. در سطح آرمان‌های سیاسی به دفاع از «جهان‌وطنی» پرداخته‌ام و از امکان دفاع از ارزش‌های جهانگیر (universal) سخن گفته‌ام. به عنوان یک فیلسوف سیاسی جهان‌وطن (cosmopolitan) آثاری در این زمینه داشته‌ام. در سطح دوم، در مقام یک متخصص علوم سیاسی تجربی، به این پرسش پرداخته‌ام که جهانی شدن چگونه در حال تغییر دادن نظم سیاسی و اقتصادی است. در سطح سوم هم به عنوان یک اندیشمند سیاسی، اخیراً در کتاب‌هایی مثل پیمان جهانی (Democratic Alternative to the Washington Consensus) و Global Covenant: The Social طرح و برنامه سیاسی جایگزینی را برای سیاست‌های واشنگتن که در سال‌های اخیر غالب بوده‌است، درآنداخته‌ام. جهان‌بینی جذابی که در این کتاب طرح شده‌است، سلطه یکجانبه آمریکا را به چالش می‌کشد.

محمدرضا جلالی پور: با توجه به تعدد عناوین کتاب‌هایتان، کدام یک را مهم‌ترین کتاب سیاسی، برجسته‌ترین کتاب آکادمیک و بهترین کتاب هنجارین (normative) خود محسوب می‌کنید؟
دیوید هلد: مهم‌ترین کتاب سیاسی‌ام، کتاب پیمان جهانی است که در سال ۲۰۰۴ منتشر شد. پرسش اصلی این کتاب آن است که چگونه می‌توان جهان را به شیوه‌ای غیر آمریکایی اداره کرد. کتاب دگرگونی‌های جهانی (Global transformations) برجسته‌ترین کتاب آکادمیک من است که به این سؤال مهم می‌پردازد که جهانی شدن چگونه در حال تغییر دادن جهان است. کتاب دموکراسی و نظم جهانی (the global order Democracy and) هم مهم‌ترین کتاب هنجارین من است و به دفاع از جهان‌وطنی و تدقیق در آن می‌پردازد.

محمدرضا جلالی پور: گرچه تعدادی از کتاب‌هایتان به فارسی ترجمه شده، متأسفانه من هنوز ترجمه این سه کتاب را در بازار ندیده‌ام. احتمالاً برای کسی که می‌خواهد به مطالعه آثار شما بپردازد، همین سه کتاب را برای شروع توصیه می‌کنید...



دموکراسی، جهانی شدن و ایران
در گفتگو با دیوید هلد

محمدرضا جلالی پور

دیوید هلد: بله. البته بقیه را هم تجویز می‌کنم تا فروش و درآمد کتاب‌هایم بیشتر شود! برای ترجمه هم این سه کتاب بر بقیه مقدمند.

محمدرضا جلالی پور: اگر اشتباه نکنم، یکی از اولین کتاب‌های شما درآمدی بر نظریه انتقادی: از هور کهایمر تا هابرماس است. پرسش کوتاهی داشتم: آیا نظریه انتقادی بعد از هابرماس زنده خواهد ماند؟

دیوید هلد: تصور می‌کنم که نظریه انتقادی، صورت خود را تغییر خواهد داد و البته باید هم تغییر بدهد. به اعتقاد من کمتر منبع، نظریه و کتابی است (اگر باشد) که بتواند در برابر تغییر شرایط دوام بیاورد و از اهمیت ارزش و کارایی‌اش کاسته نشود. نظریه انتقادی هم از این قاعده مستثنی نیست. با مرگ هابرماس قهرمان مکتب انتقادی نظریه انتقادی متعارف خواهد مرد، مگر این که دیگر نظریه‌پردازان انتقادی بتوانند از ارزش‌های مورد توجه مکتب انتقادی همچون دموکراسی، رهایی انسان، گسترش گفتگو و عدالت در قالب روزآمدتری دفاع کنند.

محمدرضا جلالی پور: شما از مدافعین جدی "جهان وطنی"، "دموکراسی جهان وطن" و "سیاست جهان وطن" هستید و درباره آن‌ها بسیار سخن گفته‌اید. یکی دیگر از نظریه‌پردازان اجتماعی که در این باره بسیار سخن گفته الریش بکه جامعه‌شناس شهیر آلمانی است که از "جهان وطنی"، "روش‌شناسی جهان وطن"، "جامعه‌شناسی جهان وطن" و "جهان وطنی شدن" (cosmopolitanization) به جای جهانی‌شدن دفاع می‌کند. برداشت من این است که هر دوی شما از جهان وطنی معنای واحدی مراد می‌کنید، ولی الریش بکه بر این مهم تأکید بیشتری دارد و جهان را کمتر از شما دولت ملت محور می‌بیند. آیا این تلقی صحیح است؟ و آیا شما دو اندیشمندی که پیش از دیگران در طرح این مفهوم نقش داشته‌اید، تعریف یکسانی از آن دارید؟

دیوید هلد: اجازه بدهید که از خودم شروع کنم. در نگاه من جهانی‌شدن پدیده‌ای چند بعدی است که به روند فشرده‌شدن، گسترده‌شدن و سریع‌شدن روابط انسانی در سطح جهان اشاره دارد. اقتصاد ارتباطات انسانی، فناوری ارتباطات و... همه از بسیاری لحاظ به طور روزافزون در حال جهانی‌تر شدن هستند. در غرب بسیاری به اشتباه تصور می‌کنند که این اسلام، تروریسم، بنیادگرایی و چین بود که امنیت جهانی را در قرن بیستم تهدید می‌کرد. در حالی که ما اروپاییان بودیم که دو جنگ جهانی به راه انداختیم. پس از آن دو جنگ جهانی و بعد از ۱۹۴۵، به مرور نظم بین‌المللی جدیدی بر مبنای پاره‌های معاهدات و نهادهای بین‌المللی و حقوق بشر شکل گرفت. در این نظم جدید مجموعه‌ای از ارزش‌های انسانی جهانگیر به عنوان ضرورت‌های اساسی "حکمرانی" بر انسان‌ها مطرح شدند و "حاکمیت" بازتعریف شد و تصویری از این دست که حکمران بر قلمرو حاکمیت خود حاکمیت مطلق دارد، زیر سوال رفت. در عوض حکمران فقط تا جایی مشروعیت یافت که به پاره‌ای ارزش‌ها و الزامات دموکراتیک و حقوق بنیادین بشر ملتزم باشد و یا آن‌ها به مخالفت برخیزد.

این ابتکارات قانونی و سیاسی جهانی، ارزش‌هایی جهان وطن هستند که تاریخ قرن بیستم را تغییر دادند. من یکی از مدافعین جدی این ارزش‌ها هستم و تلاش می‌کنم در مطالعات و آثارم به صورت عمیق‌تری از آن‌ها دفاع کنم و به شرح و توضیح آن‌ها بپردازم. در حال حاضر دنیا در حال جهانی‌تر شدن است، اما پس از یازدهم سپتامبر به طور روزافزونی در معرض تک قطبی شدن و سیاست‌های یک‌جانبه آمریکا نیز قرار گرفته‌است. من یکی از منتقدان جهان وطن این تک قطبی شدن و جولان دهی آمریکا هستم و معتقدم سیاست‌های آمریکا پس از یازدهم سپتامبر موفقیت‌آمیز نخواهد بود؛ چراکه آمریکا اولاً ماهیت جهانی‌شدن را نمی‌فهمد و ثانیاً به تکرار فرهنگی کشورهای که می‌خواهد دموکراسی را بر آن‌ها تحمیل کند، توجه ندارد. بله من دلوری شما را تأیید می‌کنم. من و بکه "جهان وطنی" را به گونه مشابهی به کار می‌بریم. یا این تفاوت که به اعتقاد من، بکه این ضرورت و مأموریت را بیش از اندازه بزرگ کرده‌است. همان‌طور که به درستی تشخیص دادید، "جهان وطنی" برای من یک آرمان و برای بکه یک واقعیت است. به گمان من، ما همچنان در جهانی زندگی می‌کنیم که به شدت با دولت ملت‌ها و ساختارهای دولتی تعریف می‌شود و هنوز یک دنیای جهان وطن نیست...

محمدرضا جلالی پور: با این که بر اهمیت و نقش دولت-ملت‌ها در عصر جهانی تأکید زیادی داشته‌اید، خود شما نیز به طور مبسوطی در باب تحلیل رفتن قدرت دولت-ملت در دو زمینه سخن گفته‌اید و...

دیوید هلد: بله، همان‌طور که گفتید من معتقدم در اثر جهانی‌شدن، قدرت دولت ملت‌ها در دو زمینه کاهش می‌یابد: (۱) خودمختاری (autonomy) دولت‌ها؛ چراکه امکان اتخاذ سیاست‌های دولتی به‌طور مستقل از دیگر بازیگران فراملی و فروملی، کم می‌شود؛ (۲) حاکمیت (sovereignty) دولت‌ها؛ چون اقتدار دولت‌ها بر شهروندان و سرزمینشان کمتر می‌شود، اما در کنار فشاری که در این دو زمینه به دولت‌ها وارد می‌گردد، ظرفیت‌های جدیدی هم برای آن‌ها فراهم می‌آید.

محمدرضا جلالی پور: با مخالفت با سیاست‌های آمریکا سخن گفتید. آنتونی گیدنز، دوست قدیمی شما جزو حامیان دولت بلر در همراهی با آمریکا در جنگ عراق و افغانستان بود. گرچه شما از هم بسیار وام گرفته‌اید و هر دو از مهم‌ترین نظریه‌پردازان و استراتژیست‌های سوسیال دموکراسی به شمار می‌روید به نظر می‌آید در چند سال اخیر اختلاف نظرهایتان بیشتر از گذشته شده‌است. با توجه به ارتباط فکری زیادی که با هم داشته‌اید،

مهم‌ترین وجوه تفارق روایتتان از سوسیال دموکراسی را از روایت گیدنز چه می‌دانید؟

دیوید هلد: گیدنز جامعه‌شناس بزرگی است و همین‌طور یک معلم و دوست صمیمی برای من. اما در ده سال گذشته من بر بیشتر نوشته‌ها و مواضع او نقد داشته‌ام و بالعکس. ما اختلاف نظرهای مهمی با هم داریم، گرچه آن‌ها را خیلی دوستانه و در فضایی مثبت مطرح می‌کنیم. طرح مبسوط همه آن موارد در این مجال میسر نیست. لذا به اجمال به سه اختلاف مهم‌تر اشاره می‌کنم. اولاً، گیدنز یکی از طرفداران جدی دولت بلر و حزب کارگر جدید و سیاست‌های دولت انگلیس در چند سال گذشته بوده‌است. او طراح اصلی پروژه راه سوم است و من در این زمینه‌ها با او اختلاف جدی دارم. به اعتقاد من، راه سوم تمهید به عدالت اجتماعی را تضعیف می‌کند. از آن جایی که راه سوم، عدالت را صرفاً ادغام افراد در بازار می‌داند، بی‌عدالتی معنایی جز حذف از بازار نخواهد داشت و این در نظر من، به معنای تضعیف پاره‌ای محتویات هنجارین مهم عدالت اجتماعی است.

ثانیاً، به گمان من مساله و دغدغه اصلی گیدنز و بلر "فقر" است نه "نابرابری". در حالی که نابربری و بی‌عدالتی هنوز از دغدغه‌های جدی من است. در سطح جهان، بی‌عدالتی‌ها و نابربری‌های عظیمی در حال گسترش است و مساله تفاوت‌های قطبی جهانی و مشکلات همکاری سیاسی به قوت خود باقی است. ثالثاً، گیدنز از حمله بوش و بلر به عراق حمایت کرد و من همان‌طور که پیش‌تر گفتم از هر جهت با این اقدام مخالف بودم و هستم.

محمدرضا جلالی پور: تروریسم تعاریف متعددی شده‌است. در اینجا مراد من از تروریسم اقداماتی است که (۱) عاملی غیردولتی دارند (۲) همراه با خشونت فیزیکی هستند (۳) غیرنظامیان را نیز هدف قرار می‌دهند (۴) هدفشان عملیات روانی تبلیغاتی است تا نظامی. اگر نسخه نظامی آمریکا را نمی‌پسندید، چه راه حلی را برای مهار این تروریسم می‌شناسید؟

دیوید هلد: به اعتقاد من، یک نظم جهانی "جهان وطن"، زهیافت متفاوتی را به نابربری‌ها و بی‌عدالتی‌هایی که پس از یازدهم سپتامبر در جهان رخ داد، می‌طلبد. من خود یکی از منتقدان سرسخت تروریسم در تمام اشکال‌ش هستم. شکی نیست که قتل عام یازدهم سپتامبر هم یکی از مصداق تروریسم و نقض "جهان وطنی" و حقوق بشر بود. اما معتقدم پاسخی که به یازدهم سپتامبر داده شد و مخصوصاً حمله به عراق و افغانستان مشکل را حادتر کرد.

نمی‌توان در عرصه بین‌المللی به اعدام دولت‌ها بدون پشتوانه قانونی و همراهی نهادهای جهان-وطن بین‌المللی پرداخت و در عین حال، قدرت‌های خودسر و خودکامه را عصبانی نکرد و بر وخاصت اوضاع نیفزود. به گمان من، واکنش زورمدارانه آمریکا نسبت به

تروریسم بعد از یازدهم سپتامبر، قوانین بین‌المللی و سازمان‌های چندقطبی را تضعیف نموده و جهان را از بسیاری جهات ناامن‌تر کرده‌است. در کتاب پیمان جهانی، راه جایگزینی را برای برخورد با این مشکلات پیشنهاد کرده‌ام. این راه جایگزین، متعهد به روح ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشر است و اجازه می‌دهد ارزش‌های فرهنگی مختلف و متکثر در چهارچوب فرهنگی مشترکی شکوفا شوند. متقدم برای غلبه بر تروریسم باید اذهان و قلوب مردم را تحت تأثیر قرار داد. این در حالی است که سیاست زورمدارانه آمریکا اتفاقاً اذهان و قلوب بیشتری را با تروریسم همراه می‌کند. به طور کلی، فکر می‌کنم علاوه بر جهانی شدن و مقابله با تروریسم، باید در عرصه بین‌المللی، دغدغه عدالت اجتماعی را هم به طور جدی داشته باشیم. در این زمینه با گیندنز اختلاف نظر دارم.

محمدرضا جلالی پور ناما به نظر می‌آید در زمینه جهانی شدن هنوز بسیار به هم نزدیکید. شما و آنتونی گیندنز هر دو طایفه‌دار روایت غیر اقتصادی از جهانی شدن هستید...

دیوید هلند: بله، من و گیندنز در زمینه جهانی شدن اشتراکات زیادی داریم. در این حوزه از کارهای پیشین گیندنز بسیار بهره برده و الهام گرفته‌ام و البته بالعکس، گیندنز بسیاری از اندیشه‌هایش را در راه سوم از کارهای من وام گرفته‌است. به عنوان دو دانشگاهی قطعا و مدار هم هستیم، ولی استزمامات پروژه فکری من با او بسیار متفاوت است.

محمدرضا جلالی پور: دموکراسی و

دموکراتیزاسیون یکی از علائق نظری شما بوده است. عرصه عمومی ایران هم مشحون از پرسش‌ها و بحث‌های نظری در این باب است. بحث را با این پرسش شروع می‌کنم که شما حداقل‌های مورد نیاز دموکراسی یا ویژگی‌های دموکراسی حداقلی را چه می‌دانید؟ آیا اصولاً تقسیم‌بندی دموکراسی به دو نوع حداقلی و حداکثری را راهگشا می‌دانید؟ و اگر راهگشا می‌دانید، آیا با توجه به تجربه دموکراتیزاسیون در کشورهای مختلفه سخن گفتن از دموکراسی حداقلی پیش از دموکراسی حداکثری را بنا بر ملاحظات مصلحت‌اندیشانه در کشورهای در حال گذار به دموکراسی تجویز می‌کنید؟

دیوید هلند: دموکراسی و حقوق بشر تنها فراروایت‌ها و ساخت‌های فکری زمانه ما هستند که بیشتر دولت‌ها و ملت‌های جهان معاصر بر آن صحه می‌گذارند. طبیعتاً دموکراسی هم مثل بسیاری دیگر از مفاهیم توسط سنت‌ها و فرهنگ‌های مختلف به طرق مختلفی فهمیده می‌شود. اما من نیز بر آنم که می‌توان برای دموکراسی معنایی حداقلی قائل شد تا سودمندی این واژه برای ارجاع به مفهومی مشخص حفظ شود. دولت‌ها می‌توانند به نحو مشروع خود را هر چه می‌خواهند بخوانند ولی نباید از واژه‌های مثل دموکراسی

سوء استفاده کنند و همچنان خود را دموکرات بنامند. پس حداقل‌های دموکراسی چیست؟ کف کلام است؟ به نظر من مهم‌ترین ویژگی یک دموکراسی حداقلی، تفکیک حداقلی دولت و جامعه مدنی است؛ این که مردم بتوانند در جامعه مدنی آزادانه به زندگی خود بپردازند، از فرصت‌های زندگی خود استفاده کنند لذت ببرند و مستقل از تلقی دولت از خیر و حقیقت برداشت و تلقی خود را از خیر و حقیقت داشته باشند و بر اساس آن زندگی کنند. به عبارتی دیگر در یک دموکراسی حداقلی، آزادی، راه، حقوق اجتماعی و حقوق سیاسی بنیادینی وجود دارد که استقلال شهروندان و جامعه مدنی از دولت را به همراه می‌آورد. این حقوق فقط ناظر به وظایفی که شهروندان در قبال دولت دارند، نیست و حقوق شهروندان در برابر دولت را هم شامل می‌شود. یک دولت دموکراتیک باید بپذیرد که

شهروندانش از نظر دینی، فکری و سبک زندگی ضرورتاً متکثرند و در زندگی کردن، لباس پوشیدن، درست کردن موی سر، نوع ارتباط با جنس مخالفه ارزش‌های سیاسی و دینی و میزان تعهد به آن ارزش‌ها تفاوت دارند. این تفکیک حداقلی دولت و جامعه مدنی لازمه یک دموکراسی حداقلی است.

اما شکوفایی کامل این جامعه مدنی مستقل از دولت هدف حداکثری و بلندمدتی است و شکوفایی دموکراسی بسته به آن است. لیبرال‌ها خیلی خوب به توضیح این ضرورت پرداخته‌اند. آن‌ها می‌گویند دولت دموکراتیک باید نسبت به خیر فرهنگی شهروندانش بی‌طرف باشد.

در حال حاضر بسیاری از دولت‌ها مواضع دینی مشخص و سرسختانه‌ای دارند و نمی‌توانند این اصل را بپذیرند. به نظر من، به همان میزانی که نمی‌توانند این اصل را بپذیرند، دموکراتیک نیستند و هر چه بیشتر این اصل را بپذیرند، دموکراتیک‌ترند. همان طور که گفتم می‌توانند خود را هر چه می‌خواهند بخوانند ولی نباید نام دموکراسی بر خود بکنند، زیرا دموکراسی معنایی حداقلی دارد: (۱) پذیرش تفکیک دولت و جامعه مدنی؛ (۲) پذیرش تکثر تلقی شهروندان از خیر و حقیقت و مصلحت؛ (۳) پذیرش تفاوت شهروندان توسط

شهروندان در روابطشان. اگر این شرایط اصلی که شامل حقوق بنیادین سیاسی و مدنی است، تامین نشود، به نظرم دموکراسی به دست نیامده است. این بدین معنا نیست که به واقعیت موجود احترام نگذاریم. ولی اگر مفهوم شریف دموکراسی را تا حدی تقلیل بدهیم که تمام دولت‌هایی را که تلقی‌های انحصارگرایانه از خیر و حقیقت دارند، شامل بشود از قابلیت توضیحی و خاصیت این مفهوم در طبقه‌بندی جوامع، محروم خواهیم شد. اما درباره بخش آخر سؤالاتن باید بگویم که امکان پیچیدن نسخه‌های کلی برای همه جوامع در حال گذار به دموکراسی وجود ندارد. زمینه تاریخی، سیاسی، فرهنگی و نحوه آرایش نیروهای سیاسی بسیار تعیین‌کننده است. البته مطالبه دموکراسی حداکثری

قاعدتاً حساسیت بیشتری در حاکمیت غیردموکراتیک ایجاد می‌کند. به همین دلیل شاید بتوان از منظری عملگرایانه به نیروهای دموکراسی خواه توصیه کرد که ابتدا از حداقل‌های دموکراسی سخن بگویند.

محمدرضا جلالی پور: همان طور که می‌دانید، اصلاح‌طلبان دینی ایران و در رأسشان آقای خاتمی از دموکراسی دینی دفاع می‌کنند. آیا به نظر شما اصولاً یک دموکراسی دینی می‌تواند نیازهای حداقلی دموکراسی را تأمین کند؟ به عبارتی دیگر آیا بنا بر تعریف شما از دموکراسی حداقلی، دموکراسی دینی ممکن است یا ممتنع؟

دیوید هلند: کشورهای بسیار متفاوتند و به اعتقاد من غرب به طور تاریخی این تفاوت‌های جدی را آنگونه که بایسته بوده به رسمیت نشناخته است. از قرن ۱۸ تا ۲۰، این تلقی غربی از امپراطوری بود که جهان را تقسیم و تفسیر می‌کرد. در قرن بیستم هم دو جنگ جهانی توسط اروپاییان به جهان تحمیل شد. من تصور می‌کنم که ما در غرب کارنامه خوبی در زمینه مدارا و پذیرش تکثر و تنوع کشورها و فرهنگ‌ها نداشته‌ایم. به گمان من گذار به نظام‌های دموکراتیک پاسخگو و اهل مدارا در کشورهای مختلف از راه‌های متفاوتی می‌گذرد. مثلاً تجربه پاکستان قطعا با کشوری مثل چین متفاوت خواهد بود، چینی که بیش از یک میلیارد جمعیت دارد و فقط تجربه امپراطوری داشته و تحت

به اعتقاد من، در اثر جهانی شدن، قدرت دولت‌ملت‌ها در دو زمینه کاهش می‌یابد: ۱- خودمختاری و استقلال (autonomy) دولت‌ها؛ چراکه امکان اتخاذ سیاست‌های دولتی به‌طور مستقل از دیگر بازیگران فراملی و فرولمی، کم می‌شود و ۲- حاکمیت (sovereignty) دولت‌ها؛ چون اقتدار دولت‌ها بر شهروندان و سرزمینشان کمتر می‌شود. اما در کنار فشاری که به دولت‌ها در این دو زمینه وارد می‌شود، ظرفیت‌های جدیدی هم برای دولت‌ها فراهم می‌آید.

راه بدیلی را که برای مهار تروریسم پیشنهاد کرده‌ام، متعهد به روح ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشر است و اجازه می‌دهد که ارزش‌های فرهنگی مختلف و متکثر در چهارچوب فرهنگی مشترکی شکوفا شوند. متقدم برای غلبه بر تروریسم باید اذهان و قلوب مردم را تحت تأثیر قرار داد. این درحالی است که سیاست زورمدارانه آمریکا اتفاقاً اذهان و قلوب بیشتری را با تروریسم همراه می‌کند.

سلطه امپراطوری امپریالیستی "چین" بوده است؛ نه بریتانیا یا امریکای امپریالیستی! چینی که بعد از امپراطوری هم تاریخی از مائوئیسم دارد که خود به نوعی بازسازی امپراطوری در زمینه‌های سکولار بود. نمی‌توان یک فرهنگ دموکراتیک شکوفا را به چین تحمیل کرد، اگر خودش آن را نسازد. چین، پیش از دموکراتیک شدن باید آزادتر شود و استقلال افراد و فرهنگ‌ها هر روز بیشتر در آن به رسمیت شناخته شود. باید بپذیریم که کشوری با این جمعیت عظیم به شدت به تاریخ یکپارچگی، استقلال تاریخی و هویت متمایز ملی وابسته است و نمی‌توان به راحتی بر آن خرده گرفت که چرا به تعریف خود از چین چسبیده است. از قضا چین به سرعت در حال لیبرال شدن است. من خودم وقتی به چین می‌روم، واقعا تحت تاثیر قرار می‌گیرم. از این تعجب می‌کنم که بیشتر منابع و ادبیات جهان به زبان چینی در دسترس همه هست. دانشجویان و اساتید چینی همه چیز می‌خوانند: از متفکران راست مثل هایک تا رالز. در ایران هم همین‌گونه است. به اعتقاد من چالش اصلی ایران برقراری تعادل میان این دو است: از یک طرف به پاره‌های سنت‌ها که انصافا ارزشمندند احترام بگذارد و از طرفی دیگر بپذیرد که در جهان مدرن، همه لزوماً به آن ارزش‌ها معتقد و ملتزم نیستند و تفسیر یکسانی از آن میراث و منابع ندارند. به میزانی

که ایران برای این تکتیر، به تحمیل راه‌حل‌های انحصارگرایانه بیندیشد، نمی‌تواند ادعا کند که به شکل بدیع و جدیدی از دموکراسی دست یافته است. در مقابل، به میزانی که دموکراسی دینی ایران، تکتیر تفسیر دینی را بپذیرد، می‌توان امید بست که نوع ویژه و مبتکرانه‌ای از دموکراسی در ایران ظهور کند که ویژگی‌های حلقه‌ای دموکراسی را دارا باشد. نتایج انتخابات اخیر ریاست جمهوری ایران نشان داد که دستور اصلاح‌طلبان ایران هنوز بسیار شکننده و آسیب‌پذیر است. در جهانی که نگرش‌های بنیادگرایانه متفاوتی از نوع مسیحی، یهودی و اسلامی ظهور کرده، ظهور اشکال جدید دموکراسی آن هم از نوع دینی بسیار مشکل است. اما از این نکته غافل نشوید که حتی اگر دموکراسی دینی نظراً مفهومی متناقض باشد، پسوند دینی آن برای دموکراسی خواهان ایران کارکرد مثبت دارد و حاشیه امنیتی مهمی برایشان فراهم می‌آورد.

محمدرضا جلالی پور: بر فرض تحقق شرایط حلقه‌ای دموکراسی در ایران، آیا دموکراسی اسلامی را به چپ جدید کتاب مدل‌های دموکراسی خود خواهید افزود؟

دیوید هلند: من با تمناهای از روشنفکران دینی ایرانی به طور مفصل بحث و گفتگو کرده‌ام. آن‌ها به من می‌گویند که تلقی تو از دموکراسی بسیار سکولار است. تو از زمینه‌های اروپایی می‌آیی که اصلاح دینی و جنگ

به نظر من مهمترین ویژگی یک دموکراسی حلقه‌ای، تفکیک حلقه‌ای دولت و جامعه مدنی است؛ اینکه مردم بتوانند در جامعه مدنی آزادانه به زندگی خود بپردازند، از فرصت‌های زندگی خود استفاده کنند، لذت ببرند و مستقل از تلقی دولت از خیر و حقیقت، برداشت و تلقی خود را از خیر و حقیقت داشته باشند و بر اساس آن زندگی کنند.

جهانی شدن به واسطه قدرت و فشار عظیمی که وارد می‌کند، واکنش‌های شدیدی را برمی‌انگیزد که یکی از عریان‌ترینشان بنیادگرایی دینی است. لذا از این جهت جهانی شدن، حداقل در کوتاه مدت منجر به افزایش بنیادگرایی دینی می‌شود.

رهبری سیاسی و رئیس‌جمهور جنید ایران باید متوجه شود که لازمه ایجاد ایران مدرن و قدرتمند و امن، یک دموکراسی حلقه‌ای در ایران است. تقویت دموکراسی و حقوق بشر در ایران، زمینه را برای حل مسالمت‌آمیز مسأله هسته‌ای و تامین منافع ملی ایران مساعدتر می‌کند و قدرت چانه‌زنی ایران را به شدت افزایش می‌دهد.

ادیان را در سابقه خود دارد. شما مجبور بودید نهاد دین و سیاست و خیر دینی و خیر سیاسی را از هم تفکیک کنید. و این که اروپا مشکلات و مفاسدی دارد که ما نمی‌خواهیم. یا این که شما برای اندیشیدن پیرامون "سنت" مجال نمی‌گذارید... من هم در پاسخ می‌گویم: آری، همه این‌ها درست. ولی دموکراسی هجمنان مستلزم احترام به آزادی‌های بنیادین سیاسی و اجتماعی است. اگر این آزادی‌های بنیادین در ایران امروز پاس داشته نمی‌شود، ایران دموکراتیک نیست، گرچه بعید نیست در آینده بشود. هرگاه این شرایط حداقلی بدست آمد، امثال من هم دموکراسی دینی ایران را به عنوان نوع جدیدی از دموکراسی خواهند شناخت.

محمدرضا جلالی پور: آیا اصولاً تحمیل دموکراسی ممکن است؟ و اگر نیست تجربه آلمان و ژاپن چگونه باید فهمیده شود؟

دیوید هلند: من بر خلاف تو محافظه کاران آمریکا معتقد دموکراسی را نمی‌توان تحمیل کرد. اما در قرن بیستم بعد از جنگ‌های عظیم، گاه می‌شد دموکراسی را از بالا تحمیل کرد، مثل تجربه آلمان و ژاپن. توجه داشته باشید که لازمه این نوع تحمیل دموکراسی، شکست مطلق و تسلیم کامل بود. آلمان وقتی یک دموکراسی مدرن شد که نازی‌های آلمان توسط آمریکا، انگلیس و متفقین کاملاً نابود شدند. اما امروز، در جهانی پساامپراطوری و پسا جنگ (به معنای سنتی آن) به سر می‌بریم. انسان‌ها دیگر تحمیل ارزش‌ها را نمی‌پذیرند و زیر بار اقدام آمریکا برای تحمیل یک‌جانبه مجموعه‌ای از ارزش‌ها نمی‌روند. در حال حاضر ما شاهد مشکلات و درگیری‌ها و آسیب‌پذیری‌های جدیدی در افغانستان و عراق هستیم. آشوب‌ها در عراق چنان وسیعند که حتی بزرگ‌ترین قدرت نظامی نیز نمی‌تواند آن را مهار کند و به آرامش و امنیت دست یابد. علت این است که عده‌ای به تحمیل قدرت رضایت نمی‌دهند. التفات به این نکته بسیار مهم است که امروزه قدرت نظامی یک‌جانبه از رسیدن به آرامش و پیروزی‌ای که در قرن بیستم ممکن بود، عاجز است...

محمدرضا جلالی پور: به علاوه پشتوانه اجتماعی دولت ایران به مراتب قوی‌تر از دولت‌های پیشین عراق و افغانستان است...

دیوید هلند: بله. اصولاً به واسطه همین پشتوانه اجتماعی، براندازی در ایران ممکن نیست و حتی اگر می‌بود، بسیار بسیار پرهزینه بود. شما قدرت ناسیونالیسم ایرانی را هم دست کم نگیرید. برگردیم به نظریه جهانی شدن. فکر می‌کنید چرا این قدر قدرت آمریکا در عراق تضعیف شده است؟ در جواب باید گفت که می‌توان قدرت را به یک بازی شطرنج سه لایه تشبیه کرد. سطح بالا سطح قدرت نظامی است. سطح میانی، قدرت اقتصادی و سطح پایین، قدرت فرهنگی و نرم است که عرصه افکار و ارزش‌هاست. در سطح

اول و قدرت نظامی، آمریکا تک قطب است. در سطح دوم، جهان چند قطبی است و آمریکا فقط یکی از این قطب‌هاست. اروپا، چین، هند، روسیه کشورهای جنوب شرقی آسیا و... همه در این سطح نقش جدی بازی می‌کنند. در سطح سوم، تکثر قابل توجهی جاری است و تفاسیر و سنن و فرهنگ‌های متعددی با هم در عرصه جهانی حضور دارند. منطبق قدرت در هر یک از این سطوح متفاوت است. در جهان قدیم که قلمروها بین امپراطوری‌ها تقسیم شده بود، هنوز کنترل جهان از بالا ممکن بود. اما حتی در آن جهان، انگلیسی‌ها فهمیده بودند که در مناطقی مثل هند باید رضایت و تأیید ساخت‌های موجود قدرت را به دست آورند. امروزه دیگر نمی‌توان قدرت را از بالا اینگونه تحمیل کرد. و این اشتباهی است که آمریکا مرتکب شد. قدرت نظامی، بر قدرت فرهنگی و اقتصادی حکم نمی‌راند. در جهانی که امپراطوری‌ها مرده‌اند آمریکا نمی‌تواند آن را باز تولید کند، چه در عراق و افغانستان و چه در کشور پیچیده‌ای مثل ایران. خود عراق هم جامعه بسیار پیچیده‌ای بود. آمریکایی‌ها فرهنگ، ارزش‌ها و نهاد‌های این جامعه را به خوبی نمی‌شناختند. ایران حتی پیچیده‌تر است با سنت‌های فرهنگی بسیار غنی. ایران از هیچ نظر کشوری نیست که آمریکا بتواند با قدرت نظامی چیزی بر آن تحمیل کند و من فکر می‌کنم که آمریکایی‌ها این را می‌فهمند و صرف نظر از تبلیغات بسیار بعید است که بعد از افغانستان و عراق به همان شیوه به سراغ ایران بیایند.

محمدرضا جلالی پور: پس تمات این که ایران بعد از عراق به اولویت اول سیاست خارجی آمریکا بدل شده است را چه می‌دانید؟

دیوید هلند: به گمان من مهم‌ترین چالش برای ایران و آمریکا و جامعه بین‌الملل، قضیه هسته‌ای است. امیدوارم دولت ایران این تدبیر را داشته باشد که مساله را از طریق مذاکره پیش ببرد. اتحادیه اروپا به راه حل مہتني بر مذاکره متعهد است. دولت ایران باید تشخیص دهد که این راه در مقایسه با گزینه‌های خطرناک دیگر، بسیار کم‌هزینه و پرنرم است. نزدیک شدن مساله هسته‌ای ایران به آستانه رویارویی، به نفع ایران و اروپا و جامعه بین‌الملل نیست، چرا که اگر این رویارویی رخ دهد، از نوع غیرمتعارف آن و مملو از شگفتی خواهد بود. من به هیچ عنوان نمی‌توانم بفهمم که چگونه این گزینه پرهزینه می‌تواند با منافع و غرور ملی ایرانیان جمع شود. به اعتقاد من باید به ایران توصیه کرد که آماده باشد در این یک زمینه به‌طور جدی کوتاه بیاید. فضای سیاسی دنیا هم قطعاً تغییر خواهد کرد و عبور ایران از بحران کنونی باید مهم‌ترین اولویت ایران باشد. امیدوارم رهبری سیاسی در ایران این قدر هوشمند باشد که دست اروپا را در این زمینه بفشارد.

محمدرضا جلالی پور: چه عوامل دیگری می‌تواند جلوی این رویارویی زیانبار را بگیرد؟

دیوید هلند: اولین و مهم‌ترین عامل موثر، چنان که گفتم باز کردن راه گفتگو با اروپاست. ایران باید این گفتگو با اروپا و جهان را از هر طریق ممکن و با انرژی بسیار بیشتری پی بگیرد. در شرایط فعلی فقط دیپلماسی و گفتگوست که می‌تواند به حل مسالمت‌آمیز بحران بینجامد؛ دوم: رهبری سیاسی و رییس جمهور جدید ایران باید متوجه شود که لازمه ایجاد ایران مدرن و قدرتمند و امن، یک دموکراسی حداقلی در ایران است. تقویت دموکراسی و حقوق بشر در ایران، زمینه را برای حل مسالمت‌آمیز مساله هسته‌ای و تأمین منافع ملی ایران مساعدتر می‌کند و قدرت چانه‌زنی ایران را به شدت افزایش می‌دهد. البته حل این مساله فقط به ایران بستگی ندارد؛ به همین دلیل عامل سوم، اقدامات و مواضع اروپا و آمریکا است که در دست ایران نیست، ولی ایران می‌تواند با دو عامل اول به این عامل سوم هم جهت بدهد.

صرف نظر از علل ژئوپولیتیکه یکی از مهم‌ترین عللی که باعث شده ایران در کانون توجهات و نگرانی‌ها قرار بگیرد، این است که ایران به هر دو زبان قدرت و دین سخن می‌گوید و این در دنیای جدید ترکیب حساسیت‌زایی است. ایران به نسبت کشورهای حاشیه خلیج، اطمینان بیشتری به هویت و مشروعیت خود دارد و وقتی صریحاً اعلام می‌کند که برای اهداف خود در پی دستیابی به فناوری هسته‌ای است بنیادگرایان مسیحی و یهودی آرام نمی‌نشینند و از نقض حقوق بشر و دموکراسی در ایران برای سرکوفت و تضعیف موقعیت ایران استفاده می‌کنند.

محمدرضا جلالی پور: شما در آفارتان از جمله کتاب *دگرگونی‌های جهانی*، تغییراتی را که جهانی شدن به همراه می‌آورد، با اتکا به مجموعه وسیعی از مطالعات کمی و کیفی، به طور مبسوطی ترسیم کرده‌اید. اما به‌طور خاص در باب تأثیر جهانی شدن بر سکولاریزاسیون اظهار نظر صریحی نکرده‌اید. آیا به گمان شما جهانی شدن لزوماً سکولار هم می‌کند؟ آیا جهانی شدن، ناگزیر به افول دین در سطح خرد و کلان و تضعیف آن در نهادها و اذهان می‌انجامد؟ در ایران بخشی از جامعه سنتی و محافظه کاران و حتی برخی اصلاح‌طلبان مذهبی در این زمینه نگرانی‌هایی دارند. آیا نگرانی بجایی است؟

دیوید هلند: جهان جای بسیار پیچیده‌ای است. نیروهای یکسانی در مناطق مختلف جهان آثار متفاوتی به جای می‌گذارند. در این زمینه باید از تعمیم بیش از اندازه، به شدت بپرهیزیم. تعمیم در این حوزه چندان راهگشا نیست و به توضیح وضعیت موجود هم کمک شایانی نمی‌کند. با لحاظ این محذوریات، در پاسخ پرسش شما باید به دو اتفاق هم‌زمان در زمینه رابطه دین و جهانی شدن اشاره کنم. اتفاق اول: به اعتقاد من، جهانی شدن اقتصادی، برای سکولاریزاسیون انگیزه ایجاد می‌کند، چرا که به مفهوم بازار مرکزیت

خاصی می‌بخشد و جا را برای دین تنگ‌تر می‌کند. همچنین جهانی شدن اقتصادی به یک نظام سکولار حقوق اقتصادی نیازمند است که باز منجر به تقویت انگیزه برای سکولاریزاسیون می‌شود. دومین اتفاق: جهانی شدن به واسطه قدرت و فشار عظیمی که وارد می‌کند، واکنش‌های شدیدی برمی‌انگیزد که یکی از عریان‌ترینشان بنیادگرایی دینی است. بنابراین از این لحاظ، جهانی شدن حداقل در کوتاه مدت منجر به افزایش بنیادگرایی دینی می‌شود. در اثر فشار شدید جهانی شدن، عده‌ای تصور می‌کنند که تهدید شده‌اند و فرهنگ، ارزش‌ها و هویتشان زیر سوال رفته‌است. آن‌ها تصور می‌کنند جهانی شدن اقتصادی، به همراه خود، هالیوود، سبک زندگی آمریکایی، فرهنگ و ارزش‌های غربی، نوع روابط زن و مرد در غرب و بی‌دینی را هم می‌آورد. بخشی از آنچه در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن ۲۱ شاهد بودیم، در واقع واکنشی عظیم است به جهانی شدن. به اعتقاد من، جهانی شدن و بنیادگرایی دینی تا حدی دو روی یک سکه‌اند. بازگشت دوباره ارزش‌های قدرتمند نالاش جوامع برای دفاع از فرهنگ و هویتشان در برابر تغییرات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جهانی است. این واکنش را حتی در خود آمریکا نیز می‌توان دید؛ گرچه در خاورمیانه و جهان اسلام شدیدتر بوده‌است. حتی در انتخابات اخیر ایران هم شاید بتوان تاثیر این عامل را نشان داد. لذا در پاسخ به نگرانی بنیادگرایان دینی در ایران می‌توان گفت که اتفاقاً همین جهانی شدن و مدرنیزاسیون منجر به واکنشی شد که به شما پر و بال داد. به محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان مسلمان نگران هم در همین حد می‌توان گفت که در سطح نهادی، جهانی شدن اقتصادی، جامعه را سکولارتر می‌کند و البته هم‌زمان امکانات جدیدی برای شکوفایی فرهنگ‌های دینی فراهم می‌آورد.

محمدرضا جلالی پور: آیا به نظر شما عمر این واکنش‌های شدید به جهانی شدن و بنیادگرایی‌های تازه ظهور، کوتاه نخواهد بود؟

دیوید هلد: من پیشگو نیستم، ولی من هم تصور می‌کنم این واکنش‌ها از نظر تاریخی و زمانی، عمر کمی خواهند داشت؛ چراکه دنیای جهانی شده برای حل مشکلات فراملی نیازمند همکاری است. مسائل زیست محیطی، گرم شدن زمین که از تروریسم بسیار مهم‌تر است، فقر، ایدز، تروریسم و امنیت در زمره مشکلاتی هستند که همکاری کشورها را می‌طلبند و به تنهایی حل نمی‌شوند. چالش‌هایی که فرزندان و نوه‌های شما در پیش دارند، با چالش‌های پیش روی یک کودک چینی یا آمریکایی چندان تفاوتی ندارد. برای مثال در ایران، مشکل شما در قبال این مساله که چگونه از ثروتمندان ایرانی مالیات بگیرید، چندان با مشکل سایر کشورها در این زمینه فرقی ندارد. چون پول جای امن خود را در جهان پیدا می‌کند و

مالیات گرفتن از ایرانی مستلزم همکاری بین‌المللی است. ایران هم می‌تواند از یک نظام مالیاتی شفاف بین‌المللی بهره‌برد. چالش‌های زیست محیطی و مشترک جهانی، چالش‌های مرتبط با تهدیدهای بشریت (مثل بیماری‌ها و اپیدمی‌ها) و چالش‌های قانونی بین‌المللی (در زمینه سیاسی، اقتصادی، تجاری و فرهنگی)، سه دسته از مهم‌ترین چالش‌های پیش روی ما هستند که فقط با همکاری قابل حل خواهند بود. این سه دسته مشکل در صورت تلاطم واکنش‌های بنیادگرایانه به جهانی شدن حل نمی‌شوند. از آن جایی که آن همکاری ضروری است و این واکنش‌های شدید مانع آن همکاری است، به اعتقاد من این واکنش‌های بنیادگرایانه عمر کوتاهی خواهند داشت؛ چه بنیادگرایی مسیحی در آمریکا، چه بنیادگرایی یهودی در اسرائیل و چه بنیادگرایی اسلامی در شبکه‌های تروریستی در سطح جهان.

به گمان من، راه‌حل‌های غیردموکراتیک و غیرجهان‌وطن برای مشکلات مشترک جهانی در سه حوزه‌ای که گفتم به نتیجه نخواهند رسید. برای مثال، استفاده یک‌جانبه آمریکا از قدرت نظامی برای امن‌تر کردن جهان پس از یازدهم سپتامبر، به اعتقاد من عملاً جهان را ناامن‌تر خواهد کرد. این روزها محبوبیت سیاست‌های بوش و حمایت از حضور نظامی آمریکا در عراق در حال کاهش است. آمریکا به هر حال متوجه خواهد شد که لازمه دفاع از منافعش، همکاری با جامعه بین‌المللی و احترام به پیمان‌های بین‌المللی است. به نظرم دنیای اسلام هم که بنیادگرایی را تجربه کرده‌است متوجه این واقعیت خواهد شد. شاید در کوتاه مدت، توسل به ارزش‌هایی که ما را از دیگران جدا می‌کند، امنیت روانی به همراه داشته باشد اما ضمن این که می‌توانیم تفاوت‌های فرهنگی و ارزشی خود را حفظ کنیم، اگر می‌خواهیم با هم زندگی کنیم، باید بپذیریم با مشکلات مشترکی مواجهیم که باید برایشان راه‌حل مشترک بیابیم.

محمدرضا جلالی پور: مصاحبه را با یک پرسش کوتاه ولی نه چندان آسان به پایان می‌برم. اگر بخواهید ۵ تن از مهم‌ترین چهره‌ها و اندیشمندان نظریه اجتماعی و سیاسی معاصر را نام ببرید، آن ۵ نفر چه کسانی خواهند بود؟

دیوید هلد: ۱- یورگن هابرماس به عنوان مهم‌ترین متفکر اجتماعی و سیاسی زنده؛

۲- جان رالز که اخیراً فوت کرد و نقش برجسته‌ای در طرح فهمی جدید از عدالت داشت؛

۳- آنتونی گیدنز به خاطر سهم و تاثیر قابل توجهی که در جامعه‌شناسی معاصر داشته‌است؛

۴- استیوارت هال به خاطر تولیدات غنی‌ای که در زمینه مطالعات فرهنگی داشته‌است؛

۵- ادوارد سعید به عنوان یکی از مهم‌ترین بازتفسیرکنندگان فرهنگ معاصر.

این ۵ نفر متأسفانه همه مرد بودند، ولی هیچ گزارشی منصفانه‌ای از فرهنگ مدرن نمی‌تواند نقش فوق‌العاده مهم فمینیسم معاصر را نادیده بگیرد. فمینیست‌هایی همچون کارل پینمنت و کتی هال نقش بسیار مهمی در تبیین رابطه جنسیت و اندیشه سیاسی داشته‌اند.